

آخر بازی برای دونالد ترامپ

جودیت باتلر



ترجمه‌ی شیرین کریمی



بر سر این که دونالد ترامپ خروجی سریع و بزرگ‌منشانه نخواهد داشت، هیچ‌وقت بحثی نبوده است. برای بسیاری از ما مسئله فقط این بود که ترامپ در دوره‌ی سقوطش چقدر مخرب خواهد شد. می‌دانم «سقوط» معمولاً درباره‌ی پادشاهان و مستبدان به کار می‌رود، ولی ما در همان نمایش هستیم با این تفاوت که اینجا پادشاه دلقک هم هست و مرد صاحب‌قدرت کودکی عصبی است که هیچ بزرگ‌تر عاقلی همراهی‌اش نمی‌کند. می‌دانیم که ترامپ برای دفع آن بلای نهایی در زندگی، یعنی تبدیل‌شدن به «بازنده»، هرکاری می‌کند که در قدرت بماند. او نشان داده است که در صورت لزوم خواهان دستکاری و از بین بردن نظام انتخاباتی است. آنچه خیلی روشن نیست این است که آیا او می‌تواند تهدیدش را عملی کند، یا این «تهدید» مثل فرمانی بی‌اثر پادروها می‌ماند. ادای تهدید به توقف یا برهم‌زدن رأی‌گیری نوعی نمایش مضحک است که برای مصرف‌حقیقانه‌ی او ساخته شده است. اما گروهی از وکلا، حتی وکلایی که برای دولت کار می‌کنند، این تهدید را سازوکاری قانونی تلقی می‌کنند و این خطری جدی برای دموکراسی به همراه دارد. همان‌طور که پیش از این در دوره‌ی ریاست‌جمهوری ترامپ بارها مانده‌ایم که آیا او چاخان می‌کند، دوزوکلک سر هم می‌کند، بازی درمی‌آورد (نمایش راه می‌اندازد) یا عمل می‌کند (آسیب جدی می‌زند). ژست‌گرفتن مثل آدمی که برای ماندن در قدرت به دموکراسی آسیب بی‌حد و حصر می‌زند یک چیز است؛ تبدیل‌کردن این نمایش به واقعیت به تمامی چیز دیگری است، این تبدیل با طرح دعوی‌های قضایی صورت می‌گیرد، دعوی‌هایی که قواعد انتخاباتی و قوانین تضمین‌کننده‌ی حقوق رأی‌گیری را بی‌اثر می‌کنند و به چارچوب دموکراسی ایالات متحد ضربه می‌زنند.

وقتی پای صندوق‌های رأی رفتیم، در هر صورت آنقدری که به امکان رأی‌دادن رأی دادیم و به این نهاد دموکراسی انتخاباتی فعلی و آینده رأی دادیم، به جو بایدن / کاملاً هریس رأی ندادیم (بایدن و هریس هر دو میانه‌روهایی هستند که پیشرفته‌ترین

برنامه‌های مالی و بهداشتی برنی سندرز و الیزابت وارن را رد کردند). آن دسته از ما که خارج از نهادهای حبس‌بنیاد^۱ زندگی می‌کردیم این احساس را داشتیم که قوانین انتخاباتی پایدار بخشی از چارچوب قانون اساسی‌اند که به فهم‌مان از سیاست جهت می‌دهند. بسیاری از افرادی که پیش از این دچار رنج محرومیت از حق رأی نشده بودند حتی نمی‌دانستند چطور زندگی‌شان به اعتمادی اساسی در چارچوب قانونی وابسته بود. اما ایده‌ی قانون به‌عنوان چیزی که تأمین‌کننده‌ی حقوق ما و هدایت‌گر اقدامات ماست به عرصه‌ی دادخواهی تبدیل شده است. در دوره‌ی حکومت ترامپ هیچ اصل قانونی وجود ندارد که نتوان آن را به دادگاه کشاند. قانون برای احترام گذاشتن به آن یا پیروی کردن از آن نیست، بلکه موقعیتی بالقوه برای طرح دعوی قضایی است. اکنون دعوی قضایی عرصه‌ی نهایی قدرت قانون شده است و تمام قوانین دیگر، حتی حقوق مطابق قانون اساسی، به مواردی قابل مذاکره درون این عرصه تقلیل یافته است. هرچند برخی خطاهای ترامپ را ناشی از برقرارکردن مدلی تجاری در حکومت‌داری می‌دانند، مدلی که بر اساس آن برای آنچه او می‌تواند برای کسب سود خود به مذاکره بگذارد هیچ محدودیتی وجود ندارد، ولی مهم است که در نظر بگیریم بسیاری از معاملات تجاری او در اقدامات قانونی به انجام می‌رسند (از سال ۲۰۱۶ ترامپ در بیش از ۳۵۰۰ مرافعه‌ی دادگاهی درگیر بوده است). او به دادگاه می‌رود تا ناگزیر فرجام آن‌چیزی باشد که او می‌خواهد. وقتی دعوی قضایی بر سر قوانین اساسی حامی سیاست‌های انتخاباتی باشد، اگر هر حمایت قانونی دغل‌کارانه نشان داده شود، [یعنی] مثل ابزاری که مخالفان ترامپ از آن سود می‌برند [نشان داده شود]، دیگر هیچ

^۱ carceral institutions

اصطلاح فوکویی است و منظور نهادها یا مکان‌هایی است که زندان یا محبس نیستند اما بنیان‌شان بر حبس کردن است. نگاه کنید به میشل فوکو، مراقبت و تنبیه تولد زندان، ترجمه‌ی افشین جهانانیده و نیکو سرخوش، نشر نی.

قانونی باقی نمی‌ماند که قدرتِ دعوی قضاییِ تخریب‌گرِ قواعد دموکراسی را محدود کند. وقتی او خواهان توقف شمارش آرا می‌شود (مثل درخواستش برای توقف آزمایش کرونا) تلاش می‌کند که واقعیت محقق نشود و آنچه را درست یا غلط دیده می‌شود تحت کنترل درآورد. ترامپ معتقد است تنها دلیل بدبودن [اوضاع] همه‌گیری در ایالات متحد آزمایشی است که نتایج عددی ارائه می‌دهد. انگار اگر راهی نبود که بفهمیم همه‌گیری چقدر بد است، وضع خوب بود.

در ساعات اولیه‌ی روز سوم نوامبر ترامپ خواستار توقف شمارش آرا در ایالت‌های کلیدی شد، یعنی در جاهایی که ترس از باختن داشت. اگر شمارش ادامه یابد احتمالاً بایدن برنده می‌شود. ترامپ می‌خواهد شمارش آرا متوقف شود تا آن نتیجه نادیده گرفته شود، حتی اگر شهروندان از حق شمارش آرای‌شان محروم شوند. در ایالات متحد شمارش آرا همیشه کمی زمان می‌برد: این قاعده پذیرفته شده است. پس عجله برای چیست؟ اگر فرض کنیم ترامپ مطمئن بوده است که اکنون با توقف شمارش آرای انتخاباتی برنده می‌شود، دلیل این خواسته‌اش را می‌فهمیم. اما با توجه به آنکه او ارقام انتخاباتی را ندارد چرا می‌خواهد شمارش آرا متوقف شود؟ طرح دعوی توقف شمارش آرا در دادگاه با طرح دعوی همراه است که ادعای تقلب دارد (بدون هیچ دلیل مشخصی برای تقلب شدن)، در این صورت او می‌تواند نسبت به این نظام بی‌اعتمادی ایجاد کند، که اگر این بی‌اعتمادی به اندازه‌ی کافی عمیق باشد، در نهایت تصمیم‌گیری را به دادگاه می‌کشانند، دادگاه‌هایی که او جفت‌وجور کرده است و می‌پندارد که او را به قدرت می‌رسانند. سپس دادگاه‌ها، همراه با معاون رئیس‌جمهور، قدرتی پلوتوکراتیک^۱ تشکیل می‌دهند که می‌توانند تضييع سیاست‌های انتخاباتی مشخص را به‌صورت قانون درآورد. اما مسئله این است که این قدرت‌ها ولو آن‌که

^۱ Plutocratic

قدرت توانگرسالار یا قدرتی که در دست ثروتمندان وابسته به حکومت است.

عموماً از ترامپ حمایت کنند، لزوماً از روی وظیفه‌شناسی قانون اساسی را ضایع نمی‌کنند.

میل ترامپ برای پیش‌رفتن تا این حد برخی از ما را شوکه کرده است، ولی شیوه‌ی عملکرد ترامپ از آغاز کار سیاسی‌اش همین بوده است. دیدن شکنندگی قوانینی که به ما به عنوان یک دموکراسی بنیان و جهت داده است، هنوز ما را به وحشت می‌اندازد. اما قدرت اجرایی دولت ترامپ در حالی که مدعی نمایندگی نظم و قانون است مدام به قوانین کشور حمله می‌کند و همین روش حکومت ترامپ را همیشه متمایز می‌کند. این تناقض فقط وقتی با عقل جور درمی‌آید که قانون و نظم منحصراً به دست ترامپ صورت‌بندی شود. یک شکل معاصر عجیب و غریب از خودشیفتگی رسانه‌محور به یک شکل مُهلک از استبداد بدل می‌شود. فرض می‌شود نماینده‌ی رژیم قانونی، خود قانون است، کسی که به دلخواه خودش قانون وضع می‌کند و زیر پا می‌گذارد و در نتیجه به نام قانون تبدیل به یک مجرم قدرتمند می‌شود.

همانطور که پژوهندگان تصریح کرده‌اند، فاشیسم و جباریت آشکال گوناگونی دارند، می‌خواهم با کسانی که مدعی‌اند ناسیونال سوسیالیسم [همان نازیسم] مدلی است که باید بر اساس آن تمام آشکال فاشیستی دیگر را شناخت، مخالفت کنم. و درست است که ترامپ هیتلر نیست و سیاست‌های انتخاباتی دقیقاً جنگ نظامی نیست (به هر حال هنوز جنگ داخلی نشده است)، منطق کلی تخریب این است که وقتی سقوط استبداد تقریباً قطعی به نظر می‌رسد شروع به لگدپراندن کند. در مارس ۱۹۴۵ وقتی نیروهای متفقین و ارتش سرخ تمام سنگرهای دفاعی نازی‌ها را در هم کوبیدند، هیتلر تصمیم گرفت خود ملّت را نابود کند، او فرمان داد سیستم‌های حمل‌ونقل و ارتباطات، مکان‌های صنعتی و خدمات عمومی را تخریب کنند. اگر قرار است او سقوط کند، ملّت هم باید سقوط کند. فرمان مکتوب هیتلر «اقدامات تخریبی در سرزمین رایش» نامیده شد، ولی به نام «فرمان نرون» از آن یاد شده بود، در آن فرمان

مکتوب هیتلر با توسل به [نرون] امپراتور روم که خانواده و دوستانش را خائن تصور کرد و جان‌شان را گرفت، خواست بی‌رحمانه‌اش حفظ قدرت و مجازات کسانی شد که خائن تصورشان می‌کرد. وقتی حامیانش پا به فرار گذاشتند، نرون جان خودش را گرفت. آخرین کلمات منسوب به هیتلر این است: «عجب هنرمندی در من می‌میرد!»

ترامپ نه هیتلر است نه نرون، او هنرمند بسیار بدی است که برای پرفورمنس‌های رقت‌انگیزش از حامیانش پاداش گرفته است. درخواست او از نیمی از [جمعیت] کشور به ترویج کردوکاری بستگی دارد که مجوزهای شکل تحریک‌شده‌ای از سادیسیم را صادر می‌کند، سادیسمی که در قیدوبند هیچ نوع شرم یا وظیفه‌ی اخلاقی نیست. این کردوکار آزادی لگام‌گسیخته‌اش را کامل به انجام رسانده است. بیش از نیمی از مردم کشور با طرد و تنفر شدید واکنش نشان داده‌اند، این نمایش مضحک بی‌شرمانه همواره به تصویر هولناکی از چپ متکی بوده است؛ تصویری خشکه‌مقدس، جزا دهنده و قضاوت‌کننده، سرکوبگر و گوش‌به‌زنگ برای محروم کردن عموم مردم از هر نوع لذت و آزادی معمول. با این شیوه، در سناریوی ترامپی سرافکنندگی جایگاهی دائمی و بایسته دارد در صورتی که در چپ سرافکنندگی بیرونی و عارضی است: چپ‌ها به دنبال سرافکننده کردن شما هستند به‌خاطر توپ‌وتفنگ‌هایتان، نژادپرستی‌تان، آزارهای جنسی‌تان و بیگانه‌هراسی‌تان. تخیل هیجان‌زده‌ی حامیان ترامپ این بود که با ترامپ می‌توانند بر این سرافکنندگی غلبه کنند و از چپ و قیدوبندهای تنبیهی‌اش در گفتار و رفتار «آزاد» شوند و در نهایت برای ازبین‌بردن مقررات زیست‌محیطی، معاهدات بین‌المللی، برون‌ریزی خشم و غصب نژادپرستی و تأیید علنی آشکال دیرپای زن‌ستیزی مجوز بگیرند. ترامپ با راه‌اندازی کارزار برای جمعیتی هیجان‌زده از خشونت نژادپرستانه، به آنها قول داد که از خطر یک نظام کمونیستی (بایدن؟) محفوظ‌شان بدارد، نظامی کمونیستی که درآمدشان را بازتوزیع می‌کند، غذایشان را کم می‌کند و سرانجام یک زن سیاه‌پوست رادیکال و «هیولاش» (هریس؟) را رئیس‌جمهور می‌کند.

رئیس‌جمهورِ روبه‌زوال اعلام پیروزی می‌کند، ولی همه می‌دانند او پیروز نشده است، دست کم هنوز پیروز نشده است. حتی فاکس نیوز ادعای او را نمی‌پذیرد و حتی پِنس می‌گوید تمام آرا باید شمرده شوند. مستبد در حالی که مارپیچ‌وار به سمت پایین می‌رود درخواست می‌کند آزمایش، شمارش، علم، قانون انتخابات و تمام روش‌های زحمت‌آوری که معلوم می‌کنند چه چیزی درست است چه چیزی نادرست متوقف شوند تا او بار دیگر حقیقتِ خودش را سر هم کند. اگر او مجبور شود ببازد، تلاش می‌کند دموکراسی را هم با خود ساقط کند.

اما وقتی رئیس‌جمهور خود را برنده اعلام می‌کند و صدای خنده‌ی همگان به گوش می‌رسد و حتی دوستانش او را غیرعادی می‌خوانند، با توهماتِی که از خودش در مقام نابودگری قدرتمند دارد سرانجام تنها می‌شود. او هرچقدر بخواهد می‌تواند به دادگاه شکایت ببرد، ولی اگر وکلا متفرق شوند و دادگاه‌ها جان‌به‌لب بشوند و دیگر گوش ندهند، او خودش را تنها حاکم جزیره‌ای به نام ترامپ خواهد دید، همچون نمایشی محض از واقعیت. سر آخر شاید فرصت پیدا کنیم در این نمایش مضحک ترامپ را نمای موقتی رئیس‌جمهوری ببینیم که در راه نابودی قوانین پشتمانی دموکراسی خودش به تهدید بزرگ‌تری برای دموکراسی تبدیل شده است. به این ترتیب حالا می‌توانیم پس از آنچه به صورت یک خستگی طولانی خودنمایی می‌کرد اندکی استراحت کنیم. برو جلو، جو خوابالو!